



پایک‌های دکتر علی شریعتی



پیامک های دکتر علی شریعتی

علیرضا فیروزی

بهار ۱۳۸۷

شناسگر رکورد: ۱۱۸۷۲۹۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

شابک: ۱-۱۸-۵۰۴۳-۶۰۰-۹۷۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۷۲۹۷

موضوع: شریعتی، علی، ۱۳۵۶-۱۳۱۲. کلمات قصار

موضوع: نکته گویبها و گزینہ گویبها.

عنوان و نام پدیدآور: فیروزی، علیرضا، ۱۳۶۱ -

وضعیت نشر: سبزوار: امید مهر، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.؛ ۱۱*۱۶/۵ س م.

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸

رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۴۲۵ ش/۲۳۳/۷

سرشناسه: شریعتی، علی، ۱۳۵۶-۱۳۱۲

شناسه افزوده: فیروزی، علیرضا، ۱۳۶۱ -

پیامک های دکتر علی شریعتی

گردآورنده: علیرضا فیروزی ۰۹۱۲۶۹۷۶۶۵۳

طرح جلد: محمد ضیا دلیر

شابک: ۱-۱۸-۵۰۴۳-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۷ تیراژ ۳۰۰۰ چاپ دقت

انتشارات امید مهر: سبزوار / خیابان کاشفی شمالی / پاساژ ارم / طبقه همکف

تلفن: ۲۲۳۴۵۹۵ - ۰۵۷۱ همراه: ۰۹۱۵۱۷۱۰۳۶۰

مرکز پخش: آفتابگردان / ۰۹۱۲۶۹۷۶۶۵۳

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

بهترین هدیه برای کسانی که دوستشان دارید!



برای سفارش مجموعه کتابهای پیامک ها با شماره ۰۹۱۲۶۹۷۶۶۵۳ تماس بگیرید.
و یا به سایت www.SabzPatogh.com مراجعه نمایید .

زندگی نامه

دکتر علی شریعتی در دوم آذر سال ۱۳۱۲ در کاهک مزیان، یک روستای سنتی کوچک، کنار کویر، در نزدیکی شهرسبزوار دیده به جهان گشود. پدرش محمد تقی شریعتی، مؤسس کانون حقایق اسلامی و مادرش زهرا امینی، زنی روستایی متواضع و حساس بود. پدر پدر بزرگ علی، ملاقربانعلی، معروف به آخوند حکیم، مردی فیلسوف و فقیه بود که در مدارس قدیم بخارا و مشهد و سبزوار تحصیل کرده و از شاگردان برگزیده ملاحادی سبزواری محسوب می‌شد.

در سال ۱۳۳۱، اولین بازداشت او رخ داد و این اولین رویارویی او و نظام حکومتی بود. در تاریخ ۲۴ تیر سال ۱۳۴۷ با پوران شریعت رضوی، یکی از همکلاسی‌هایش ازدواج کرد. شریعتی تحصیلات دانشگاهی خود را در مشهد گذراند و تحصیلات عالی خود را در سال ۱۳۴۱ در فرانسه و در رشته تاریخ و جامعه‌شناسی مذهبی ادامه داد. در سال ۱۳۴۳ به ایران برگشت و در مرز دستگیر شد. حکم دستگیری از سوی ساواک بود و متعلق به ۲ سال پیش یعنی در هنگام خروج از ایران که به همان دلیل معلق مانده بود و در عین حال

لازم‌الاجرا بود. بعد از بازداشت به زندان قزل‌قلعه در تهران منتقل شد. اوائل شهریور همان سال بعد از آزادی به مشهد برگشت.

از آبان ماه ۱۳۵۱ تا تیر ماه ۱۳۵۲، دکتر به زندگی مخفی روی آورد. ساواک به دنبال او بود و از تعطیلی به بعد، متن سخنرانی‌های دکتر با اسم مستعار به چاپ می‌رسید.

در تیر ماه ۱۳۵۲، دکتر در نیمه شب به خانه‌اش مراجعه کرد و دو روز بعد به شهربانی مراجعه کرد و خودش را معرفی کرد. بعد از آن روز به مدت ۱۸ ماه به انفرادی رفت.

شریعتی سپس در فروردین سال ۱۳۵۲ تحت شرایط ویژه‌ای آزاد شد که بر طبق آن اجازه تدریس، انتشار، و یا برپایی گردهمایی را چه به صورت خصوصی و چه عمومی نداشت.

علاوه بر این، ساواک کلیه تحرکات او را به شدت زیر نظر داشت.

شریعتی این شرایط را نپذیرفت و تصمیم به هجرت از ایران گرفت. اما سه هفته بعد از ورود به سواتهمپتون انگلستان، به طرز مشکوکی از دنیا رفت.

دلیل رسمی مرگ وی حمله قلبی اعلام شد، اما بسیاری از طرفداران و خانواده او معتقد بودند که ساواک مسئول مستقیم مرگ شریعتی است. هرچند مدارکی که این اتهام را به طور قطع اثبات کند هرگز بدست نیامد، اما هنوز در ایران بسیاری از او با نام شهید یاد می‌کنند. دکتر علی شریعتی در حرم حضرت زینب(س)، در شهر دمشق به خاک سپرده شد.

خداوندا نمی دانی که انسان بودن و ماندن در این دنیا چه دشوار است
چه زجری می کشد آنکس که انسان است و از احساس سرشار .



لحظه ها را گذرانندیم که به خوشبختی برسیم غافل از اینکه لحظه ها همان
خوشبختی بودن .



به سه چیز تکیه نکن : غرور ، دروغ و عشق. آدم با غرور می تازد، با دروغ
می بازو و با عشق می میرد .

اگر پیاده هم شده است سفر کن ، در ماندن می پوسی .



حرف هایی هست برای گفتن که اگر گوشی نبود، نمی گوییم. و حرف هایی هست برای نگفتن، حرف هایی که هرگز سر به ابتذال گفتن فرود نمی آورند و سرمایه هر کسی به اندازه ی حرف هایی که برای نگفتن دارد .



با تو همه رنگ های این سرزمین را آشنا می بینم .

ایمان بی عشق اسارت در دیگران است و عشق بی ایمان اسارت در خود .



اگر تنها ترین تنها شوم باز هم خدا هست ، خدا جایگزین همه ی نداشتن
هاست .



در درد ها، دوست را خبر نکردن خود یک عشق ورزیدن است . تقیه ی درد ،
زیباترین نمایش ایمان است .

خدایا چگونه زیستن را به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم آموخت .



وقتی نمی توانی فریاد بزنی ناله نکن خاموش باش!!! قرنهای نالیدن به کجا
انجامید؟



من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می خواندم و هنر. تنها این دو است که
دنیا برای من دارد. خوراکم فلسفه، و شرابم هنر، و دیگر بس .

مردن اگر خوب انجام شود، دیگران کار را تمام خواهند کرد .



اگر می خوانم، می جویم، می یابم و می گویم، انگیزه ام دردی است که ریشه در جانم دارد و اگر از اینهمه سر بتابم درد با جان یکی شده، خواهم کشت .



و ما در چشمهای هم می بینیم و در چشمهای هم ساکتیم .

آن ها که رفتند کار حسینی کردند و آن ها که ماندند باید کاری زینبی کنند
وگرنه یزیدین .



علی تجلی عدالت مظلوم در طول تاریخ است .



خدایا... در برابر هر آنچه انسان ماندن را به تباهی می کشد مرا با نداشتن
و نخواستن رویین تن کن .

از دانش طعام دادند و از شعر شرابم نوشاندند و حقیقت دینم شد و راه
رفتیم . و خیر حیاتم شد و کار ماندنم . و زیبائی عشقم شد و بهانه زیستن.



انسان خدا گونه ای در تبعید است .



دوست داشتن از عشق برتر است و من هرگز خود را تا سطح بلندترین قله
های ، عشق های بلند پایین نخواهم آورد.

هر کس به چیزی تبدیل می شود که به آن عشق می ورزد .

اگر سنگی را دوست داشته باشد ، سنگ می شود .

اگر هدفی را دوست داشته باشد ، به آن هدف تبدیل می شود .

اگر به فردی عشق بورزد آن فرد می شود .

و اگر به خدا عشق بورزد خدائی می شود .

اینک انتخاب با خود شماست ... !

زنده بودن را به بیداری بگذرانیم ، که سالها به اجبار خواهیم خفت .



خدایا ... رحمتی کن تا ایمان، نام و نان برایم نیاورد؛ قوتم بخش تا نانم را،
و حتی نامم را در خطر ایمانم افکنم، تا از آنها باشم که پول دنیا را می گیرند
و برای دین کار می کنند، نه آنها که پول دین می گیرند و برای دنیا کار می
کنند .



دوست داشتن از عشق برتر است...

خدایا ... به من بگو تو خود چگونه می بینی؟ چگونه قضاوت می کنی؟ آیا
عشق ورزیدن به اسم ها ، تشیع است؟ یا شناختن مسمی ها؟



آزادی تو مذهب من است ، خوشبختی تو عشق من است و آینده ی تو تنها
آرزوی من.



خدایا ... مرا از همه فضائلی که بکار مردم نیاید محروم ساز.

عشق یک جوشش کور است و پیوندی از سر نابینایی اما دوست داشتن
پیوندی خودآگاه و از روی بصیرت روشن و زلال .



حرف هایی است برای گفتن که اگر گوشی نبود ، نمی گوییم .
و حرفهایی است برای نگفتن ...
حرف های خوب و بزرگ و ماورائی همین هاینده و سرمایه ی هر کسی به
اندازه ی حرف هایی است که برای نگفتن دارد.

در عطا کردن است که ستوده می شویم و در بخشیدن است که بخشیده می شویم .



در روزگار جهل ، شعور خود جرم است .



دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف محبت است .

استوار ماندن و زیر هر باری نرفتن ، دین من است .



من معتقدم که همه انحرافات ، جنایات ، مفسد ، پستی ها، انحطاط و هر چه بد است ، زاییده سه عامل در انسان است : جهل ، ترس ، نفع . و توحید هر سه را زایل می کند.



روحي که پیام دارد نه مرید می طلبد نه عاشق .

وقتی خواستم زندگی کنم راهم را بستند

وقتی خواستم ستایش کنم گفتند خرافات است

وقتی خواستم عاشق شوم گفتند دروغ است

وقتی گریستم گفتند بهانه است

وقتی خندیدم گفتند دیوانه است

دنیا را نگه دارید می خواهم پیاده شوم ...

در عجبم از مردمی که خود زیر شلاق ظلم و ستم زندگی می کنند، و بر
حسینی می گریند که آزادانه زیست .



هر انسان کتابی است در انتظار خواننده اش .



اگر قادر نیستی خود را بالا ببری همانند سیب باش تا با افتادنت اندیشه
ای را بالا ببری .

عشق یک فریب بزرگ است و دوست داشتن یک صداقت راستین و صمیمی
و بی انتها .



در دشمنی دورنگی نیست ، کاش دوستان هم در موقع خود چون دشمنان
بی ریا بودند .



عشق در دریا غرق شدن است و دوست داشتن در دریا شنا کردن عشق
بینایی را می گیرد دوست داشتن می دهد .

من با عشق آشنا شدم... و چه کسی این چنین آشنا شده است؟
هنگامی دستم را دراز کردم که دستی نبود. هنگامی لب به زمزمه گشود،
که مخاطبی نداشتم. هنگامی تشنه آتش شدم، که در برابرم دریا بود و
دریا و دریا ...



خدایا... به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ بر بی ثمری لحظه ای که
برای زیستن گذشته است حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر بیهودگی
اش سوگوار نباشم.

اگر دوست داشتن به حد اخلاص رسیده باشد دوست را به دوست همانند می کند .



نمی دانم پس از مرگ چه خواهد شد نمی خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندام چه خواهد ساخت. ولی بسیار مشتاقم که از خاک گلویم ، سوتکی سازد . گلویم سوتکی باشد به دست کودکی گستاخ و بازیگوش و او یکریز و پی در پی دم خویش را بر گلویم سخت بفشارد و خواب خفتگان خفته را آشفته سازد بدین سان بشکند در من سکوت مرگ بارم را .

مصلحت گفتن خوشایند است و فریب دادن و دروغ بافتن و تایید و تعریف کردن شیرین. اما حقیقت تلخ است .



پوچی زندگی امروز یعنی : فدا کردن آسایش برای فقط و فقط وسایل آسایش .



مسئولیت زاده توانایی نیست ، زاده آگاهی است و زاده انسان بودن .

هرکسی آنچنان است که احساسش میکنند، نه آنچنان احساسش میکنند که هست .



ذات خویش را می جویم و نمی یابم، من سایه ی اویم، او کجاست؟



دلی که از بی کسی غمگین است ، هر کسی را می تواند تحمل کند.

هیچ وقت حقیقت را فدای مصلحت نکنید .



خدایا مرا از این فاجعه پلید "مصلحت پرستی" که چون همه کس گیر شده
وقاحتش از یاد رفته و بیماری شده است که از فرط عمومیتش هر که از
آن سالم مانده باشد بیمار می نماید مصون بدار تا :

"تا به رعایت مصلحت حقیقت را ذبح شرعی نکنم"

مرا کسی نساخت، خدا ساخت . نه آنچنان که کسی می خواست ، که من کسی
نداشتم ، کسم خدا بود ، کس بی کسان او بود که مرا ساخت آن چنان که
خودش خواست .



آنان که می فهمند عذاب می کشند و آنان که نمی فهمند عذاب می دهند .



آنگاه که تقدیر واقع نگردیده ، از تدبیر هم کاری ساخته نیست .

آنها که گستاخی آن را داشتند که تقدیر را بشکنند و خود بر پیشانی خود بنویسند، درخت های لجوجی بودند ، که از کویر روییده اند و در آتش برگ و بار افشانده اند .



آنگاه که زمین از بر انگیختن خفیف ترین موج شادی در یک قلب بی گانه عاجز است چه نوازشی؟ می تواند بی تابی فرار به هر کجا که نه اینجاست را اندکی فرو بنشانند .

وقتی نمی تونی فریاد بزنی ناله نکن! خاموش باش. قرنهای نالیدن به کجا انجامید؟ تو محکومی به زندگی کردن تا شاهد مرگ آرزوهای خودت باشی.



اگر تمامی خلق، گرگهای هار شوند و از آسمان هول و کینه بر سرم بارد، تو مهربان و جاودان آسیب ناپذیر من هستی ای پناهگاه ابدی، تو می توانی جانشین همه بی پناهی ها شوی.

دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف در محبت است .



آنان که نسیم گذشت از کوچه باغ دلشان عبور کند از قبیله ی بهارند .



چه رنجی است : لذتها را تنها بردن و چه زشت است : زیبائیاها را تنها دیدن
و چه بدبختی آزار دهنده ایست : تنها خوشبخت بودن .

در بهشت تنها بودن سخت تر از کویر است .

شگفتا! وقتی که بود نمی دیدم ، وقتی می خواند نمی شنیدم وقتی دیدم که نبود وقتی شنیدم که نخواند .



خوشبختی فرزند نامشروع حماقت است . اگر بتوانند نفهمند می توانند خوشبخت باشند .



سکوت عجب فریاد رسایی است آنجا که حنجره ای برای فریاد نمی ماند .

من پرورده مکتب آزادیم ، استادم علی است مرد بی بیم و بی ضعف و پر
صبر .



خدایا مرا در ایمان اطاعت مطلق بخش تا در جهان عصیان مطلق باشم .



من آن نی خشکم که بر لبهای نوازشگر ناپیدای تو که قصه فراق را در من
می نوازی ، به غربت خویش پی بردم .

مهرآوی من

من پرشکوه ترین سرودهای عالم را

در ستایش تو-ای دختر آفتاب-خواهم سرود

من پرشورترین ترانه های عاشقی را

که برخوردارترین معشوقان جهان از آن نصیبی نبرده اند،

برایت خواهم ساخت .

انسان بیش از زندگیست آنجا که هستی پایان می یابد، او ادامه می یابد.



نیاز نشانه نقص نمی باشد کسی که تابلوی زیبایی را می کشد همیشه نیاز دارد کسانی از آن دیدن کنند . شاعر نیاز دارد تا شعرش خوانده شود.



برای انکار حقیقت لازم نیست به آن حمله کنند بلکه از آن بد دفاع می کنند.

اگر از سکوت به خشم آمدی سکوت کن .



ارزش و سرمایه حقیقی هر انسان به اندازه حرفهایی است که برای نگفتن دارد .



در دردها دوست را خبر نکردن خود یک عشق ورزیدن است .

نه من هرگز نمی نالم قرن ها نالیدن بس است . می خواهم فریاد کنم اگر
نتوانستم سکوت می کنم خاموش مردن بهتر از نالیدن است .



خدایا... به هرکه دوست می داریش بیاموز که عشق از زندگی کردن بهتر
است و به هرکه دوست تر می داریش بچشان که دوست داشتن از عشق
برتر است.

هنر عبارت است از: تجلی استعداد و خلاقیت آدمی در طبیعت .



دلم گرفته از این روزها ، دلم تنگ است میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است
مرا گشایش چندین دریچه کافی نیست هزار عرصه برای پریدنم تنگ است.



اخلاص : یکتایی در زیستن ، یکتایی در بودن ، یکتایی در عشق .

هر کسی را ، هر قبیله ای را توتمی است ، توتم من ، توتم قبیله ی من قلم
است . قلم زبان خداست ، قلم امانت آدم است ، قلم ودیعه عشق است ،
هر کسی را توتمی است ، و قلم توتم من است ، و قلم توتم ما است .



انسان نقطه ایست میان دو بی نهایت ، بی نهایت لجن ، بی نهایت فرشته .



کوری را هرگز به خاطر آرامش تحمل مکن .

به من بگو نگو ، نمی گویم ، اما نگو نفهم ، که من نمی توانم نفهمم ، من می
فهمم .



اگر پادشاهان می دانستند چه لذتی دارد در میان برگهای کتاب به دنبال
واژه ها گشتن ، به خاطر آن لذت ، شمشیرها می کشیدند .



به زور می توان چیزی را گرفت، ولی به زور نمی توان آن را نگه داشت.

بگذار تا شیطننت عشق چشمان تو را بر عریانی خویش بگشاید هر چند آن
بجز معنی رنج و پریشانی نباشد .



اگر میعادى نباشد ، رفتن چرا؟
اگر دیدارى نباشد ، دیدن چه سود؟
و اگر بهشت نباشد ، صبر بر رنج و تحمل زندگى دوزخ چرا؟
اگر ساحل آن رود مقدس نباشد ، بردبارى در عطش از بهر چه؟

زندگی کوچکتر از آن بود که دلم بر آن بلرزد ، هستی تهی تر از آنکه
"بدست آوردنی" مرا زبون سازد ، و من تهی دست تر از آنکه " از دست
دادنی" مرا بترساند .



و اگر خفه ام کنند سازش نخواهم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت نمیکنم
و اما آن قوم اگر موفق شوند مرا بر دار کشند و یا همچون عین القضاء
شمع آجین کنند و یا مانند ژوردانو در آتشم بسوزانند حسرت شنیدن یک
آخ را هم بر دلشان خواهم گذاشت .

برای شنا کردن به سمت مخالف رودخانه، قدرت و جرات لازم است . وگرنه هر ماهی مرده ای هم می تواند از طرف موافق جریان آب حرکت کند .



اگر باطل را نمی توان ساقط کرد ، می توان رسوا ساخت . اگر حق را نمی توان استقرار بخشید، می توان اثبات کرد ، طرح کرد و به زمان شناساند و زنده نگه داشت.

حقیقت انسان به آنچه اظهار می کند نیست. بلکه حقیقت او نهفته در آن چیزی است که از اظهار آن ناتوان است. بنابراین اگر خواستی او را بشناسی نه به گفته هایش، بلکه به ناگفته هایش گوش بسیار.



اگر قادر نیستی خود را بالا ببری همانند سیب باش تا با افتادنت اندیشه‌ای را بالا ببری .

ارزش وجودی هر انسانی به اندازه ی حرف هایی است که برای نگفتن دارد



زنی که زیبایی اندیشه پیدا کرده باشد، زیبایی بدنش را نشان نمی دهد.



چه غم انگیز است عمری گداختن از غم نبودن کسی که تا بود از غم نبودن
تو می گداخت.

حوادث ، انسانهای بزرگ را متعالی و آدمهای کوچک را متلاشی می کند .



«من» و «خدا» و «عشق» این سه هرگز شکست نخواهند خورد .



آنان که تن به هر ذلتی می دهند تا زنده بمانند ، مرده های خاموش و پلید
تاریخند.

زمانی که واپسین ها آغازین گردند ، خار است که ارزش خود را باز می یابد
نه گل سرخ .



دلها هر چه شگفت ترند ، عشق نیز در آنها شگفت انگیزتر است .



زندگی داستان مرد یخ فروشیست که از او پرسیدند فروختی گفت:نخریدند
تمام شد .

وقتی کبوتری شروع به معاشرت با کلاغها میکند پرهايش سفید می ماند،
ولی قلبش سیاه می شود .



عاشق معلمی هستم که اندیشیدن را به من بیاموزد نه اندیشه ها را .



عشق در دریا غرق شدن است و دوست داشتن در دریا شنا کردن . عشق
بینایی را می گیرد و دوست داشتن می دهد .

خدا دوستدار آشناست، عارف عاشق میخواید نه مشتری بهشت .



گاه بر صبر و سکوت بر سر درد قدرتی هست که در بیتابی فریادی نیست.



حسین بیشتر از آب، تشنه ی لبیک بود ، ولی افسوس که به جای افکارش ،
زخم های تنش را نشانمان دادند و بزرگترین درد او را بی آبی معرفی
کردند .

اگر مثل گاو گنده باشی، میدوشنت،

اگر مثل خر قوی باشی، بارت می کنند،

اگر مثل اسب دونده باشی، سوارت می شوند....

فقط از فهمیدن تو می ترسند.



انتظار بزرگ ترین عامل آماده باش و آمادگی هست .

درشگفتم که سلام در هر دیداری آغاز است اما در نماز پایان است شاید که
پایان نماز آغاز دیدار است .



آنانی که بیشتر می فهمند بیشتر زجر می کشند و آنانی که کمتر می فهمند
بیشتر زجر می دهند . خدایا می خواهم از زجرکشان باشم .



خدا تنها به معنی آفریننده ی هستی نیست، بلکه معنی هستی نیز هست .

چه تنگنای سختی است یک انسان یا باید بماند یا باید برود و این هر دو،
اکنون برایم از معنی تهی شده است و دریغ که راه سومی هم نیست .



ایمان بی عشق، اسارت در دیگران است و عشق بی ایمان، اسارت در خود .



هر نعبدی در انتظار نیایشگر تنهای خویش است .

ایمان چه قدر لغت قشنگ است. آن چیزی است که به روح آواره و متشتت و پریشان و تجزیه شده ، تکیه گاه می بخشد .



قرآن طبیعتی است ساخته شده از کلمات، چنان که طبیعت ، قرآنی است ساخته شده از عناصر .



انسان موجودی است که باید دوست بدارد و بپرستد .

نیایش ، معراج به سوی ابدیت، پرواز به قله ی مطلق و صعود به ماورای
آن چه هست.



راه تقرب خدا در اسلام ، تعقل است نه تعبد .



تقوا تنها سلاح مجاهد است و تهمت ، تنها سلاح منافق .

فرد در موقعی ساخته می شود که کوشش می کند تا دیگران را بسازد .



هجرت تنها عامل تکوین یک تمدن در طول تاریخ بوده است .



آن که معترض نیست ، منتظر نیست. و منتظر ، معترض نیست .

سکوت این جاذبه مرموزی را که مرا به اینکه نمی دانم او را چه بنام چنین
جذب کرده است بهتر می فهمد و بهتر نشان می دهد.



عشق یعنی کوچک کردن دنیا به اندازه یک نفر و بزرگ کردن یک نفر به
اندازه دنیا .



اگر گناه نباشد طاعت را چگونه می توان بدست آورد .

- خواستم بگویم، فاطمه دختر خدیجه ی بزرگ است دیدم فاطمه نیست .
- خواستم بگویم، که فاطمه دختر محمد(ص) است دیدم که فاطمه نیست .
- خواستم بگویم، که فاطمه همسر علی است دیدم که فاطمه نیست .
- خواستم بگویم، که فاطمه مادر حسین است دیدم که فاطمه نیست .
- خواستم بگویم، که فاطمه مادر زینب است باز دیدم که فاطمه نیست .

نه، این‌ها همه هست و این همه فاطمه نیست .

فاطمه، فاطمه است .

انسان با آزادی آغاز می شود
و تاریخ سرگذشت رقت بار انتقال او است از این زندان به آن زندان!
و هر بار که زندانش را عوض می کند ، فریاد شوقی بر می آورد که : آزادی!



انسان یعنی آزادی . احساس اسارت، خود، آیه ی آزادی است و رنج بردن
از اسارت، نشانه تولّد آزادی .

مذهب سنتی ، تجلی روح دسته جمعی یک جامعه است .



آنگاه که گرسنگی بیداد می کند از مائده های روحی سخن گفتن خیانت است .



خدا ، انسان و عشق : جهانی که ساکنان آن سه خویشاوند ازلی اند .

طولانی ترین زمان یک سفر خارج شدن از در است .



خداوندا ... مردم شکر نعمتهای تو می کنند و من شکر بودن تو چرا که
نعمت بودن توست .



هم نشین نیک از تنهایی بهتر است و تنهایی از هم نشین بد بهتر .

همواره روحی مهاجر باش به سوی مبدا به سوی آنجا که بتوانی انسانتر باشی و از آنچه که هستی و هستند فاصله بگیری این رسالت دائمی توست.



هر چه هست برای مصلحتی است هر که هست به خاطر منفعتی است هیچ چیز به "خودش" نمی‌ارزد هیچ کس به "خودش" چیزی نیست همه چیز را و همه کس را برای سودی و فایده‌ای گذاشته‌اند.

درد علی دو گونه است: یک درد دردی است که از زخم شمشیر ابن ملجم در فرق سرش احساس می کند، و درد دیگر دردی است که او را تنها در نیمه شبهای خاموش به دل نخلستانهای مدینه کشانده است... و به ناله در آورده است . ما تنها بردردی می گرییم که از شمشیر ابن ملجم برفرق سرش احساس می کند . اما ، این درد علی نیست .

دردی که چنان روح بزرگی را به ناله در آورده است ، تنهایی است، که ما آن را نمی شناسیم .

باید این درد را بشناسیم ، نه آن درد را ، که علی درد شمشیر را احساس نمی کند ، و ما درد علی را احساس نمی کنیم .



وقتی که در صحنه نیستی وقتی که در صحنه حق و باطل نیستی هر کجا
که خواهی باش . چه به نماز ایستاده باشی ، چه به شراب نشسته باشی
هر دو یکی است.



انسان به اندازه ای که به مرحلهٔ انسان بودن نزدیک می شود ، احساس
تنهایی بیشتری می کند .



وقتی که بود نمی دیدم وقتی می خواند نمی شنیدم وقتی دیدم که نبود
وقتی شنیدم که نخواند .



کفن بپوش ! بمیر پیش از آنکه بمیری !

اشک زیباترین شعر ، و بی تابترین عشق و گدازترین ایمان و داغ ترین
اشتیاق و تب دار ترین احساس و خالصانه ترین گفتن و لطیف ترین دوست
داشتن است .



چشمهایم را کور می‌کنم، گوشهایم را کر می‌کنم، پاهایم را می‌شکنم،
انگشتانم را بندبند می‌بُرم ،سینه‌ام را می‌شکافم، قلبم را می‌کُشم، حتی زبانم
را می‌بُرم و لبم را می‌دوزم، اما قلمم را به بیگانه نمی‌دهم .

سه مرحله زندگی : مرحله اول مرحله دست و پا زدن در میراث گذشتگان
است دومین مرحله طغیان به آنچه تحمیل شده است مرحله ی سوم مرحله
ی بازیابی خویشتن و شناخت و پذیرفتن ارزش های اصیل .



شهادت دعوتی است به همه ی عصرها و به همه ی نسلها که : اگر می
توانی بمیران و اگر نمی توانی بمیر .

آری ، روح من یک اسب است ، اما دریغ که در این جا که منم ، اسب تازی را
نیز به خراس می بندند و با اسب گاری هم زنجیر می کنند و در این جا که
منم ، ماندگاران آزادند و فراریان در بند .



خودخواهی های بزرگ با «آوازه» و «عشق» سیراب می شوند اما دردمندی
ها و اضطراب های بزرگ در انبوه نام و ننگ ، در گرمای مهر و عشق
همچنان بی نصیب می مانند .

زندگی چیست؟ نان، آزادی، فرهنگ، ایمان و دوست داشتن.



من از نالیدن بیزارم سنگین ترین دردها و خشن ترین ضربه های آفرینش،
تنها می توانند مرا به سکوت وادارند.



خسی شو که به میقات آمده ای، نه کسی باش که به میعاد آمده ای.

خداوندا ... مرا یاری ده تا جامعه ام را بر سه پایه «کتاب، ترازو، آهن»
استوار کنم و دلم را از سه سرچشمه «حقیقت، زیبائی و خیر» سیراب
سازم .



خدایا... به جامعه ام بیاموز که تنها راه به سوی تو، از زمین می گذرد، اما
به من بیراهه های میان بر را نشان بده .

مائده هايي كه بي رنج بر سر سفره ي گسترده در زير دستمان مي يابيم همه دست پخت شيطان است . نگوويد شيرين است, نگوويد رنگين است, چرا كه اين طبّاخ حسود و كينه جو شيرين مي پزد و رنگين مي سازد تا بر سر سفره مان نكه دارد, تا از سفر بازمانيم .



مالي را به امانت بسپاري بهتر از آن است كه مهر و موم كني و مهر و موم كني بهتر از آن است كه كسي را متهم سازيم .

نمی توان به راستی از حق سخن گفت و به باطل کاری نداشت، باطل با تو
کار خواهد داشت نمی توان به درستی از علی سخن گفت و به معاویه کاری
نداشت، معاویه با تو کار خواهد داشت .



انتظار یکی از زیباترین و عمیق ترین جلوه های روح فراری و بی آرام
انسان است .

خدایا ... اندیشه و احساس مرا به حدی پایین میاور که زرنگی های حقیر و
پستی های نکبت بار و پلید شبه آدم های اندک را متوجه شوم ، چه ،
دوست می دارم بزرگواری گول خور باشم تا ، همچون اینان ، کوچگواری
گول زن .



استوار ماندن و به هر بادی به باد نرفتن دین من است .

تو می‌دانی که من هرگز به خود نیندیشیدم، تو می‌دانی و همه می‌دانند که
من حیاتم، هوایم، همه خواسته‌هایم به خاطر تو و سرنوشت تو و آزادی تو
بوده است .



چه جهل زشتی در این شب قدر بودن و در زیر باران ماندن و قطره ای از
آن بر پوست تن و پیشانی و لب خویش حس نکردن و خشک و غبار آلود
زیستن و مردن .

آنچه در همه پدر و مادر ها مشترک است ، این است که مذهب را طوری
تعریف می کنند که انگار شیپور را از طرف دیگرش باد می کنند .



همیشه دیراست و همیشه باید حساب کرد که فرصت نیست و هرگز سخنی
را که می شود امروز گفت ، کاری را که می شود امروز کرد نباید به فردا
گذاشت زیرا همیشه دیر است .

حج بر اساس دو عمل اصلی استوار است :

۱- طواف ۲- سعی . این دو عمل تجدید خاطره دو کاری است که هاجر و ابراهیم کرده اند .



فاصله یک بُعد انسان تا بُعد دیگرش از منهای بی نهایت است تا به اضافه بی نهایت. این فاصله عظیم مسیری است که انسان باید همواره طی کند.

چه نامرد مردمی هستند که کشمکش خانوادگی را ، از حرمت حریم خانواده
به کوچه و بازار و بیگانه کشند .



قدرت ، نیازمند کسی است که در برابرش رام گردد .



دو بیگانه ی همدرد از دو خویش بیدرد با هم خویشاوند ترند .

ای گوش هایی که تنها گفتن های کلمه دار را می شنوید پس از این جز سکوت سخنی نخواهم گفت . ای چشمهایی که تنها صفحات سیاه را می خوانید پس از این جز سطور سپید نخواهم نوشت .



از نخستین روزهای تاریخ هر گاه انسان از انبوه تلاشهای حیات خود را به گوشه انزوایی می کشاند به « خویش » و به « جهان » می اندیشد .

استوار ماندن و به هر بادی بر باد نرفتن دین من است دینی که پیروانش
بسیار کمند .



بدتر از توجیه های غلط ، توجیه های درست ، یعنی تکیه کردن بر یک
حقیقت برای پامال کردن حقیقت دیگر .



شناخت علی ذهنیت است و حب علی احساس ، اما تشیع علی عمل است .

چه سخت و غم انگیز است سرنوشت کسی که طبیعت نمیتواند سرش کلاه
بگذارد! و چه تلخ است میوه درخت بینایی .



در این جا که منم کسی چه می داند که بودن نیز همچون زیستن طاقت
فرساست .

با همه چیز در آمیز و با هیچ چیز آمیخته نشو. در انزوا پاک ماندن نه سخت است و نه با ارزش .



چه بسیار دل‌هایی که می‌پرستند و نیکی می‌ورزند و پرستش و تقوی و نیکی نیز در آنها زشت و آلوده و پلید است .

و چه دل‌ها که عشق می‌ورزند و گناه می‌کنند و خطا و هوس و گناه نیز در آنها زیبا و پاک و زلال است .

و شاید که خطا کرده باشیم اما خیانت نکردیم و شاید که سست رفته
باشیم اما لحظه ای درنگ نکردیم ، قدمی به بیراهه نگذاشتیم ، گامی
برنگشتیم .



اکنون تو با مرگ رفته ای و من اینجا به این امید دم می زنم که با هر نفس
گامی به تو نزدیکتر می شوم . آری این زندگی من است .

بگذار تا شیطننت عشق چشمان تو را بر عریانی خویش بگشاید هر چند
آنچه معنی جز رنج و پریشانی نباشد . اما کوری را هرگز بخاطر آرامش
تحمل مکن.

و گناه ! اما اگر گناه نباشد طاعت را چگونه می توانی بدست آوری چه
انسان تنها فرشته ای است که دستش به خون آغشته است .



اگر دروغ رنگ داشت هر نور شاید ده ها رنگین کمان از دهن ها نطفه می
بست و بی رنگی کمیاب ترین چیزها بود .

سعیدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف نتوان زیست به ذلت که من
اینجا زاده ام .



ای کاش ارزش در نگاه تو باشد نه در چیزی که بدان می نگری .



آدمیزاد هرچه انسان تر می شود چشم به راه تر میشود، این حقیقت زیبایی
است که همواره می درخشد .

به پذیرفتن آنچه که پذیرفتنی نیست مومن شدن ، عین خیریت است .



هیچ وقت برای لذت بردن از زندگی و برای عوض شدن دیر نیست .



دل دلیلی دارد که عقل از آن آگاه نیست !

اگر می خواهی گرفتار هیچ دیکتاتوری نشوی فقط یک کار بکن: بخوان ،
بخوان و بخوان .



چقدر روح محتاج فرصت هایی است که در آن هیچکس نباشد .



انسان گرفتار چهار زندان است : طبیعت ... جامعه ... تاریخ ... خویشتن .

انسان با یک دست زندگیش را می سازد و با دست دیگر آنرا ویران می کند .



من در حالی که همه ی بودنم به یک نگریستن مطلق بدل شده است ، چشم در قلب مذاب خورشید دوخته ام و همچون شمع که در گریستن خویش قطره قطره میمیرد ، من در این نگریستن خویش نوب میشوم و پایان میگیرم .

عشق به آزادی مرا همه عمر در خود گداخته است .



خود را سرزنش نکنید، زیرا خود باوری را کاهش می دهد .



اغلب مشکلات در واقع ناشی از فقدان تفکر است .

بزرگترین آزادی بشر توانایی تصمیم گیری و انتخاب نگرشهای خویشتن
است .



آن گاه که عشق زمینی را تجربه می کردم ، دلم چیزی فراتر می خواست
خط بطلان بر تمام آن ها کشیدم و دل در گرو عشق تو سپردم نوری از
عشق تو مرا در گرفت . چه عشقی و چه حلاوتی ، چه نعمتی ...
خداوندا ! عشقت را از من دریغ نکن .

من تا بحال فکر می کردم که راه زندگی کردن را می آموزم غافل از اینکه
راه مردن را می آموختم .



در زمان تنش و فشار عصبی به خاطرات خوش و دوران شیرین زندگیتان
فکر کنید .



اجازه ندهید که محرومیت‌های شما ، مانع استفاده از نعمت‌هایتان شوند .

اغلب مردم تقریبا به همان اندازه ای شاد هستند که ذهن خود را برای آن مهیا کرده اند .



عشق لذت جستن است و دوست داشتن پناه جستن . عشق غذا خوردن یک حریص گرسنه است و دوست داشتن ، همزبانی در سرزمین بیگانه یافتن است .

محرومیت استعدادهایی را شکوفا می سازد که در خوشی ها پوشیده
می مانند .



بسیار کمتر از آنچه می دانیم ، می اندیشیم بسیار کمتر از آنچه دوست
داریم ، می دانیم و بسیار کمتر از آنچه باید دوست داشته باشیم ، دوست
داریم .

زندگی خوردن و خوابیدن نیست انتظار و هوس و دیدن و نادیدن نیست
زندگی چون گل سرخی است پر از خار و پر از برگ و پر از عطر لطیف .
یادمان باشد اگر گل چیدیم عطر و برگ و گل و خار همه همسایه دیوار به
دیوار همنند .



تهمت و دروغ را دشمن سفارش می دهد و منافق می سازد و عوام فریب آن
را پخش می کند و عامی آن را می پذیرد.

خدایا... مسئولیت های شیعه بودن را که علی وار زیستن و علی وار مردن
و علی وار پرستیدن و علی وار جهاد کردن و علی وار سخن گفتن و علی وار
سکوت کردن را - تا آنجا که در توان بنده ناتوان علی است - همواره فرا
یادم آر .



مجهول ماندن ، رنج بزرگ روح آدمی است . یک روح هر چه زیباتر است و
هر چه دارا تر ، به آشنا نیازمند تر است .

دنیا را بد ساختند کسی را که دوست داری دوستت ندارد کسی که تو را
دوست دارد تو دوستش نداری اما کسی که تو دوستش داری و او هم تو را
دوست دارد به رسم و آیین زندگی به هم نمی رسند و این رنج است
زندگی یعنی این!



کاش آسمان حرف کویر را می فهمید و اشک خود را نثار گونه های خشک
کویر می کرد .

چو کس با زبان دلم آشنا نیست
چه بهتر که از شکوه خاموش باشم
چو یاری مرا نیست ، بهتر
که از یاد یاران فراموش باشم



انسانیکه جامعه و من را شناخته ، خود را از ما بریده ، به درون رسیده ، به
من رسیده، به نسبت اینها حالت تکاملی دارد .

آیا در این دنیا کسی هست بفهمد که در این لحظه چه می کشم؟
چه حالی دارم !

چقدر زنده نبودن خوب است ! خوب ، خوب ، خوب !
همه دنیا به خواب رفته است ، چه شب خوبی است امشب !
و من تنها بیدارم ، نمی دانم چه کاری دارم ...



در باغ بی برگی زاده ام و در ثروت فقر غنی گشتم و از چشمه ایمان
سیراب شدم و در هوای دوست داشتن دم زدم و در آرزوی آزادی سر
برداشتم و در بالای غرور قامت کشیدم .

غم یعنی رنج بردن به خاطر چیزهایی که نیست و می خواهیم باشد و در
این غم خوردن ، پویایی و تلاش و حرکت می بینم .



تو محکومی به زندگی کردن تا شاهد مرگ آرزوهای خودت باشی .

چه خانه سرد و احمق و بی روحی است طبیعت ، که خدا از آن رفته باشد
چه شب دراز و تاریک زمستانی است تاریخ ، که علی در آن مرده باشد
و چه قبرستان عزادار و غم زده ای است زمین ، که در آن معبد نباشد



مهرآوه من، من چنان دوست میدارم که هر چه دارم ، مهرآوه ی من تو را که
دارم ، قربانی تو می کنم .

خدایا آتش مقدس شک را آن چنان در من بیفروز تا همه یقین هایی را که در
من نقش کرده اند بسوزد و آنگاه از پس توده ی این خاکستر لبخند مهراوه
بر لبهای صبح یقینی شسته از هر غبار طلوع کند.



چه سخت است تنها متولد شدن ، مثل تنها زندگی کردن است، مثل تنها مردن
است .

خدایا... مرا به ابتذال آرامش و خوشبختی مکشان اضطراب های بزرگ غم
های ارجمند و حیرت های عظیم را به روح عطا کن لذت ها را به بندگان
حقیرت بخش و دردهای عزیز را به جانم ریز.



وقتی که زور لباس تقوی می پوشد بزرگترین فاجعه تاریخ رقم میخورد.

واقعیت ، خوبی ، زیبایی
در این دنیا جز این سه ، هیچ چیز دیگر به جستجو نمی آرد
نخستین با اندیشیدن ، علم
دومین با اخلاق ، مذهب
و سومین با هنر



عشق حقیقی ، عشقی است فراتر از انسان و فروتر از خدا .

اگر می بینیم پیرو علی و کسی که برای علی اشک می ریزد و کسی که محبت علی در قلبش موج می زند سرنوشتش و سرنوشت جامعه اش دردناک است معلوم است که علی را نمی شناسد و تشیع را نمی فهمد هرچند که ظاهرا شیعه باشد .



دوستی یک حادثه است ، و جدایی یه قانون ! بیایید حادثه ساز و قانون شکن باشیم .

خدایا...مرا از چهار زندان بزرگ انسان:طبیعت تاریخ-جامعه و خویشتن
رها کن تا آنچنان که تو ای آفریدگار من مرا آفریده ای - آفریده گار خود
باشم نه که همچون حیوان خود را با محیط که محیط را با خود تطبیق دهم



بشر یک بودن است در صورتی که انسان یک شدن .

با سپاس از اعضای صمیمی سایت سبز پاتوق

www.SabzPatogh.com